

اسلامی ندوشن، نایونالیسم فرهنگی و زبان فارسی

محمد دهقانی*

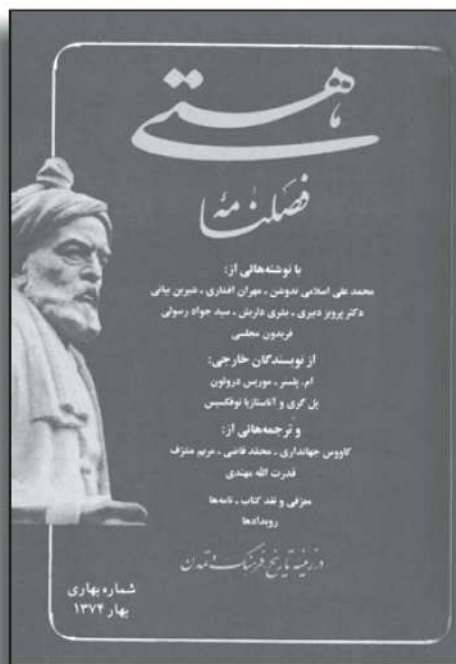
استاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن را نخستین بار وقتی دیدم که او در آستانه هفتادسالگی بود و من جوانی سی ساله و دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی بودم. تا آن زمان هم ده - پانزده سالی می شد که دکتر اسلامی ندوشن را، بی آن که دیده باشم، از راه مطالعه نوشته‌هایش می شناختم. در آن زمان‌ها استاد با آن که چند سالی بود بازنشسته شده بود هنوز هفته‌ای دو - سه ساعت به دانشکده ادبیات می آمد و «مکتب‌های ادبی جهان» را برای دانشجویان دوره دکتری ادبیات تدریس می فرمود. هنوز نه به اصطلاح امروزی‌ها گرایشی در رشته ادبیات ایجاد شده بود و نه درس‌ها عناوین متنوع و عجیب و غریبی پیدا کرده بودند. دانشکده ادبیات دانشگاه تهران نه قطب ادبیات عرفانی بود و نه پردیس کیش داشت و نه هر ساله خیل عظیمی از فارغ‌التحصیلان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری را تحویل جامعه می داد. ارزش دانشکده ادبیات به این چیزها نبود؛ به استادانش بود که هر یک به تنهایی قطبی محسوب می شدند و درک محضرشان برای دانشجویان اهمیتی داشت که عنوان و موضوع درس در برابر آن رنگ می باخت و از یاد می رفت. هنوز زرین کوب و شهیدی و مصفا و بختیار و چند تن دیگر بودند که استادی دانشگاه و برخورداری از مزایای قانونی اش - اگر اصلاً چنان مزایایی در کار بود - مایه اعتبار آن‌ها نمی شد بلکه برعکس دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات رونق و آبروی خود را وامدار وجود ایشان می دید. اسلامی ندوشن بی گمان یکی از آنان بود. در پاییز ۱۳۷۴ وقتی نخستین بار به کلاس درس او رفتم، انگیزه‌ام نه آشنایی با «مکتب‌های ادبی جهان» بلکه دیدار با مردی بود که سال‌ها قبل مقاله مفصل «جهان‌بینی بیهقی» را از او خوانده بودم و ترجمه شعرهای بودلر و شور زندگی و روزها و داستان

* دکتر محمد دهقانی، پژوهشگر، نویسنده، و مترجم؛ تهران. تازه‌ترین کتاب ایشان: *ابوریحان بیرونی*، نشر نی، ۱۳۹۷.



داستان‌ها و بسیاری کتاب‌ها و مقالات دیگر را. کنجکاو بودم و می‌خواستم بدانم مردی که آن اندیشه‌های روشن تازه را با نثری متین و معتدل و در عین حال چنان پرکرشمه و گیرا نوشته است به‌راستی کیست و اکنون در چه حال و هوایی به سر می‌برد.

اسلامی آمد، با چهره‌ای شاداب و لباسی آراسته و قامتی راست و موزون که پتک پیری هنوز آن را نخمانیده بود. پیش از آن‌که درس را شروع کند، با صدایی که به نظرم مانند نثرش معتدل و آرام و البته عاری از هر رنگ و کرشمه‌ای بود، از ما دانشجویان خواست که بگوییم موضوع رساله فوق‌لیسانس یا، به قول امروزی‌ها، کارشناسی ارشدمان چه بوده است و چون شنید که تبارشناسی مفهوم عشق در ادبیات فارسی (که بعدها آن را زیر عنوان **وسوسه عاشقی** منتشر کردم) موضوع رساله من بوده است کنجکاو شد و گفت که می‌خواهد آن را ببیند. جلسه بعد نسخه‌ای از رساله‌ام را برایش بردم. به فاصله کوتاهی آن را خواند و بخشی از مطالبش را برای انتشار در مجله هستی برگزید، البته با حذف و تغییر بعضی کلمات و عبارات که



جلد مجله هستی

به گمان من انتشار آن‌ها هیچ اشکالی نداشت، اما به نظر ریزبین و دوران‌دیش دکتر اسلامی بهتر بود که جرح و تعدیلی در آن‌ها صورت بگیرد، به‌خصوص در آن اوضاع و احوال که کسانی چون دکتر اسلامی و مطبوعاتی مانند **هستی** را هم عده‌ای ناخودی قلمداد می‌کردند و می‌کوشیدند که مانع کارشان بشوند. به هر تقدیر، انتشار آن مقاله نقطه آغاز دوستی و همراهی ما در سال‌های بعد بود. پس از آن، پای من به دفتر مجله **هستی** که آن زمان در حوالی خیابان انقلاب بود باز شد و به یمن **هستی** و لطف استاد اسلامی با دو دوست جوان‌تر دیگر، یعنی کامیار عابدی و فرهنگ جهان‌بخش، آشنا شدم و چه خوشحالم که این دوستی تا به امروز دوام آورده و آن را از جمله موهبت‌هایی می‌دانم که آشنایی و همراهی با دکتر اسلامی ندوشن نصیبم کرده است.



از آن پس دستی از دور بر آتش **هستی** داشتم و من هم مانند آن دو دوست دیگر، کامیار و فرهنگ، در انتخاب و آماده‌سازی و ویرایش بعضی مقالات به دکتر اسلامی کمک می‌کردم، البته تا جایی که خود می‌خواست، و گرنه همه‌کاره **هستی** در واقع خودش بود و خوی محافظه‌کارش اجازه نمی‌داد که ما جوان‌ترها خط مشی مجله را قدری تغییر دهیم و آن را از آن‌چه بود کمی نوتر کنیم. علاوه بر جلساتی که گاهی در دفتر مجله برگزار می‌شد،

دکتر اسلامی عصرهای سه‌شنبه هم به دفتر انتشارات یزدان در بولوار کشاورز می‌رفت تا پذیرای دوستان قدیم یا دوستداران جدیدی باشد که مایل به دیدار با وی بودند. بعد که دفتر ایرانسرای فردوسی در حوالی خیابان توانیر گشایش یافت چند باری هم برای دیدار



محمدعلی اسلامی‌ندوشن (ز. ۱۳۰۴)

با دکتر اسلامی به آن‌جا رفتیم. آخرین بار که او را دیدم، سه سال پیش بود که باز به همراه فرهنگ جهان‌بخش و کامیار عابدی، پیش از آن‌که استاد راهی کانادا بشود، برای دیدار با او به خانه‌اش رفتیم. چون همیشه نگران ایران بود و باز مانند همیشه امیدوار؛ امیدوار به این که ایران بتواند با تکیه بر زبان فارسی و فرهنگ دیرپایی که این زبان گویاترین نماینده آن بوده است از گریوه خطرناک مدرنیسم و جهانی‌سازی به سلامت بگذرد و همچنان پابرجا بماند.

اسلامی را می‌توان از آن دست روشنفکران و نواندیشانی دانست که معتقد به ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی فرهنگی‌اند. در ملی‌گرایی فرهنگی آن‌چه ضامن بقای یک کشور می‌تواند باشد توسعه‌طلبی سیاسی از راه اقتدار نظامی یا اقتصادی نیست، بلکه

تکیه بر فرهنگی دیرپا و منعطف و مناسب با احوال امروز جهان است که مسالمت‌جویی و نوع‌دوستی و همزیستی را تبلیغ می‌کند و مانع از منازعاتی می‌شود که ناسیونالیسم سیاسی با تکیه بر تمایزات دینی و قومی و نژادی برمی‌انگیزد. ناسیونالیسم فرهنگی از حیثیتی اخلاقی برخوردار است و چون اخلاق مهم‌ترین مسئله دنیای مدرن و انسان امروزی است، ناسیونالیسم فرهنگی را می‌توان پذیرفته‌ترین و سودمندترین جلوه ناسیونالیسم در دنیای امروز قلمداد کرد. سخن‌گویان ناسیونالیسم فرهنگی غالباً روشنفکران و هنرمندانند. البته کمتر پیش می‌آید که کسی از هنرمندان یا متفکران معتقد به ناسیونالیسم فرهنگی رهبر سیاسی کشوری هم بشود. اما در قرن بیستم هرگاه، دست بر قضا، در سرزمینی چنین اتفاقی افتاده نتایج مبارکی برای آن سرزمین و برای کل جهان داشته است. نمونه‌های روشنش در یک قرن گذشته عبارتند از ماهانداس گاندی، رهبر انقلاب ضد استعماری هند، نلسون ماندلا، رهبر نهضت ضد نژادپرستی آفریقای جنوبی، و واتسلاو هاول، رهبر جمهوری چک.

دریغ‌مندانه باید گفت که ناسیونالیسم فرهنگی در ایران جریانی حاشیه‌ای است و سخن‌گویان آن هم هیچ‌گاه نتوانسته‌اند یا این که، مانند دکتر اسلامی‌ندوشن، خودشان نخواسته‌اند وارد عرصه سیاست شوند. حاکمان سیاسی ایران هم البته تا کنون روی خوشی



به این جریان فکری نشان نداده و برعکس، تا حد امکان، در سرکوب آن کوشیده‌اند. با کمال تأسف باید بگویم که اگر دست‌کم یک نقطه اشتراک میان جهت‌گیری‌های سیاسی رسمی پیش از انقلاب و بعد از انقلاب بتوان یافت همانا مخالفت با ناسیونالیسم فرهنگی و نمایندگان هنرمند و روشنفکر این جریان است که از قضا چندان هم اهل دعوی‌ها و دعوای سیاسی نیستند. برنامه هویت را که در ۱۳۷۵ مدتی از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شد به خاطر بیاورید و اتهاماتی را که در آن برنامه متوجه متفکران و نویسندگانی چون زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر محمدعلی اسلامی‌ندوشن کردند. بی‌مناسبت نمی‌بینم که بخشی از سخنان استاد عبدالحسین زرین‌کوب را که یک سالی پس از پخش برنامه هویت در مجلس بزرگداشت خود ایراد کردند در این جا نقل کنم، چون به گمانم بیان حال دکتر اسلامی‌ندوشن و همانندان او هم هست. در مجلس بزرگداشتی که در بیستم اسفند ۱۳۷۶ به پیشنهاد مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برای دکتر زرین‌کوب برگزار شد، ایشان چنین فرمودند:

الدهر یومان؛ یوم لک و یوم علیک. یک روز نشسته‌ای از همه‌جا بی‌خبر. به تو خبر می‌دهند که برنامه‌ای به نام «هویت» درست شده و تو را هو کرده‌اند. یک روز دیگر در خانه‌ات هستی و می‌بینی دوستان می‌آیند و با اصرار و الزام از تو می‌خواهند که از تو قدردانی بکنند. یک روز چنان فراق عالم‌سوزی و یک روز چنین وصال جان‌افروزی. گویا هر کدام جای خودش را دارد و نه به آن جای اعتراضی هست و نه به این جای افتخاری. [...] عیب‌جویانی دارم؛ دوستان دل‌نوازی هم دارم که محبتشان شامل حال من است و به آن‌ها افتخار می‌کنم. به علاوه، با وجود محبت این دل‌نوازان و با همه سخنان دلگرم‌کننده آن‌ها از آن‌چه عیب‌جویانم می‌گویند، از آن‌چه در آن‌چنان برنامه‌ای در حقم اظهار کنند، باکی ندارم و می‌دانم حقیقت آشکار خواهد شد و قدر هر کسی به موقعش معلوم خواهد شد. (به نقل از روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۸ دی ۱۳۹۷)

سخن استاد زرین‌کوب را به فال نیک می‌گیرم و امیدوارم که قدر هر کسی به موقعش معلوم شود، اما آن‌چه عجالتاً می‌بینم این است که جریان ناسیونالیسم فرهنگی و نمایندگان نجیب آن، نظیر استادان بزرگوارم، دکتر اسلامی‌ندوشن و دکتر زرین‌کوب، اکنون در روزبازار پرغوغای سیاست و اقتصاد، سخت به حاشیه رانده شده‌اند و برگزاری مجالس بزرگداشت برای ایشان نیز، هرچند موجب تقدیر است، شک دارم که در اشاعه تفکر این بزرگواران چندان تأثیری داشته باشد. یک - دو روزی همایشی هست و بزرگداشتی و عرصه‌ای برای کسانی چون من که به این بهانه ابراز وجودی بکنیم و بعد هم همه چیز به صندوقچه مغفول خاطرات سپرده می‌شود تا همایشی دیگر و یادمانی دیگر و روز از نو و روزی از نو!

لازم است همین‌جا اشاره کنم که در ایران، از اواسط عهد قاجار به بعد، لابد به تقلید از ناسیونالیسم فرانسوی عصر ناپلئون و در واکنش به تجاوزهای نظامی روسیه تزاری و



تهدیدهای امپراتوری عثمانی، نوعی ناسیونالیسم سیاسی مبتنی بر افسانه نژاد خالص آریایی و دین مزدایی و زبان فارسی سره پدید آمد که عاری از هرگونه پشتوانه علمی و تاریخی است و دیگر نه با آرزوهای بشر امروز همخوانی دارد و نه جامعه معاصر ایران با تنوع و تکثر روزافزونی که در آن می‌بینیم پذیرای چنان ناسیونالیسمی تواند بود.



دیدار آخر در تهران، اسفند ۱۳۹۴. از راست: محمد دهقانی، محمدعلی اسلامی ندوشن، کامیار عابدی

از این بَتّ الشکوی درمی‌گذرم و به موضوع اصلی بحث خود، یعنی ناسیونالیسم فرهنگی دکتر اسلامی ندوشن و پیوند آن با زبان فارسی بازمی‌گردم. اگر ناسیونالیسم سیاسی مبتنی بر قوم یا نژاد یا دین مشخصی است، ناسیونالیسم فرهنگی بر زبانی مشترک استوار است، زبانی که متعلق است به همه مردمانی که، با وجود تنوع و تکثر قومی و نژادی و دینی و حتی زبانی‌شان، دل‌بسته فرهنگی واحدند و می‌خواهند از طریق زبانی واحد و مشترک با یکدیگر در ارتباط باشند. بیش از هزار و یکصد سال است که زبان فارسی در پهنه جغرافیایی وسیعی ابزار پیوند و ارتباط مردمانی بوده است که تجربه‌های غالباً مشترک خود را به این زبان با یکدیگر در میان نهاده‌اند. فارسی ممکن است زبان مادری بسیاری از آن‌ها نبوده

باشد، اما همه آن‌ها به این زبان شعر و قصه و افسانه و تاریخ و علم و حکمت خوانده و نوشته‌اند و همین موجب شده است که همگی خود را وارث فرهنگی مشترک به شمار آورند و با یکدیگر نوعی حس همدلی و یگانگی داشته باشند.

این را دیگر همه می‌دانند که پس از اسلام، عمدتاً به سبب سختگیری‌های مذهبی، هنرهایی چون رقص و موسیقی و پیکرتراشی و نقاشی ممنوع یا محدود شدند. شعر فارسی، چنان‌که دکتر اسلامی‌ندوشن هم بارها در نوشته‌های خود تأکید کرده‌اند، بار این هنرها را هم بر دوش می‌کشید و مخصوصاً به جای موسیقی ایفای وظیفه می‌کرد. همین نکته سبب شد که زبان فارسی بیشتر به سمت شعر کشیده شود و برای بیان احساسات و هیجان‌های عاشقانه و عارفانه به کار رود و طبعاً استعداد ویژه‌ای از این حیث به دست آورد. اما شعر به این موضوعات محدود نماند؛ حماسه و تاریخ و علم و حکمت را هم ایرانیان به قالب شعر درآوردند و به این ترتیب شعر فارسی مهم‌ترین ابزار بیان فرهنگی و هنری آنان شد. دکتر اسلامی هم در کتاب‌ها و مقالاتی که راجع به متون کهن فارسی نوشته است غالباً به آثار منظوم توجه کرده و عنایت او به آثار منثور کهن بسی کمتر بوده است. این همه نشان می‌دهد که اسلامی ادبیات کلاسیک فارسی را اصلاً با شعر شناخته و دل‌سپردگی او به شعر فارسی به حدی بوده که در جوانی یکی - دو مجموعه شعر هم منتشر کرده است. اما هوس شاعری را خیلی زود کنار نهاد و در عوض همه مایه‌ای را که از خواندن شاهکارهای منظوم فارسی اندوخته بود در نثر ساده و جذاب خود که مانند شعر سعدی سهل‌ممتنع است به کار گرفت و شاهکارهای منثور بی‌نظیری پدید آورد. به نظر من، اگر شیرازی‌ها همواره به این می‌نازیده‌اند که شاعر شیرین‌سخنی چون سعدی همشهری آن‌هاست، اهل یزد هم حق دارند مفتخر و مباهمی باشند به این‌که نویسنده بزرگی مانند اسلامی‌ندوشن از میان آنان برخاسته است و مانند سعدی شاهکارهای بی‌نظیری را برای ایرانیان به ارمغان آورده و زبان فارسی را توان‌تر و پرمایه‌تر کرده است.

برای آن‌که این سخن مرا نوعی مبالغه در ابراز ارادت شاگردانه به حساب نیاورید سخن خود را با جمله‌ای از زنده‌یاد مجتبی مینوی به پایان می‌برم که آن را اخیراً در کتابخانه او و در میان یادداشت‌های منتشر نشده آن استاد بی‌بدیل یافتیم. مینوی در پایان مقاله‌ای که اسلامی‌ندوشن در ۱۳۵۰، یعنی ۴۷ سال پیش، با عنوان «ویس و رامین در شاهنامه» منتشر کرده چنین جمله‌ای نوشته است: «خوب مطالعه‌ای است. استادانه نقادی کرده است.» توجه بفرمایید که این سخن را مینوی سختگیر نوشته که از قضا به داستان ویس و رامین هم عنایت ویژه‌ای داشته و تحقیقات وسیعی در این باره انجام داده و مرشد و راهنمای ایران‌شناس نامداری چون مینورسکی هم بوده و او را در پژوهش‌هایی که راجع به ویس و رامین دارد یاری داده و البته از او انتقادهای سختی هم کرده است که من بعضی از آن‌ها را در مقاله‌ای که اخیراً در نگاه نو منتشر شد (شماره ۱۱۹، پاییز ۱۳۹۷) آورده‌ام. نگاه نو

